جلسه 185

شنبه 25/12/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در رابطه با دوران امر بین تعیین و تخییر بود.

عرض کردیم به نظر ما برائت از وجوب تعیینی جاری است بلامعارض. ومقتضای اصل عملی تخییر است.

ولکن آقای زنجانی می فرموده است که ادله لفظیه برائت سندا و یا دلالة ناتمام است. ولذا ما به مذاق شارع تمسک می کنیم برای جریان برائت. اینکه در شبهات بدویه بخواهیم احتیاط کنیم خلاف مذاق شارع است و موجب عسر است، اما در دوران الامر بین التعیین و التخییر بیائیم محتمل التعیین را اخذ کنیم و احتیاط کنیم که مشکلی پیش نمی آید. نمی دانیم در کفاره صوم ستین یوما واجب تعیینی است یا مخیریم بین صوم و اطعام. برائت جاری کنیم از وجوب صوم، دلیل ندارد. احتیاط کنیم و احتیاطا انتخاب کنیم صوم ستین یوما را. مشکلی پیش نمی آید. برخلاف شبهات بدویه محضه یا اقل واکثر ارتباطی که بخواهیم در نماز کل چیزهایی که مشکوک الجزئیة است انجام بدهیم، یا کل مشکوک الشرطیة ها را انجام بدهیم. این موجب عسر ومشقت نوعیه است. اما در دوران امر بین تعیین و تخییر انتخاب محتمل التعیین موجب مشقت نیست بطور مشقت نوعیه.

اقول: به نظر ما این فرمایش ناتمام است:

اولا: درست است که ما برائت عقلیه را قبول نداریم و حق الطاعة را پذیرفتیم، اما برائت عقلائیه به نظر ما صحیح است. عقلاء بین موالی وعبید ما لم یصل التکلیف إجراء برائت می کنند. و این سیره عقلائیه بر اجراء برائت ردع نشده است. ولذا برائت عقلائیه ممضاة داریم ولو در دوران امر بین تعیین و تخییر. می دانیم مولا گفته است که کاری انجام بدهید، نمی دانیم گفت اکرام کن خصوص زید را، یا گفت یا زید را اکرام کن و یا عمرو را، من هم اکرام می کنم عمرو را که مشکوک العِدلیة است. مولا نمی تواند مرا عقاب کند که چرا اکرام نکردی زید را. می گویم مگر به من رسیده بود خطاب وجوب اکرام زید؟

ثانیا: به نظر ما حدیث رفع هم سندش درست است و هم دلالتش.

اما سند، در سند حدیث رفع ولو مرحوم آقای خوئی در دوره اخیره که نوارش موجود است (نوار شماره 622 بحث اصول) در سند حدیث رفع اشکال کرده است، وسند حدیث حجب را پذیرفته که ما در او اشکال کردیم. و به نظر ما فرار من المطر الی المیزاب کرد. حدیث حجب واضح است که ضعف سند دارد او را به عنوان دلیل معتبر برائت مطرح فرمود و بعد از اینکه در سند حدیث رفع مناقشه کرد آخرش فرمود فنعتمد علی حدیث الحجب. با اینکه در سند حدیث حجب ابی الحسن زکریا بن یحیی هست وتوثیق ندارد. زکریا بن یحیی واسطی توثیق شده است توسط نجاشی، ولکن زکریا بن یحیی الواسطی ابویحیی است نه ابوالحسن، وآن کسی که در سند حدیث حجب است ابوالحسن زکریا بن یحیی است که توثیق ندارد.

اما حدیث رفع برخلاف اشکال آقای خوئی ره در سندش، به نظر ما سندش تمام است. احمد بن محمد بن یحیی، شیخ صدوق ره که در سند حدیث رفع واقع شده است، ولو توثیق خاص در کلمات قدماء ندارد، ولکن به نظر ما ثقه است. چون شیخ صدوق از او زیاد نقل کرده است و تعبیر هم می کند که رحمة الله علیه. در کتاب الداریه شهید ثانیو کتاب شیخ بهائی توثیق شده است، علامه حلی هم توثیقش کرده، ولی اینها جزء متأخرین هستند.به نظر ما مهم این است که شیخ صدوق اکثر الروایة عن احمد بن محمد بن یحیی و ترحّم علیه، و ما مطمئن می شویم که لااقل این بزرگوار حسن ظاهر داشت نزد شیخ صدوق، و الا شیخ صدوق اینگونه نبود که از او زیاد نقل کند و ترحم کند بر او. ولی اگر کسی مثل آقای خوئی بخواهد دقیق بشود، توثیقات متأخرین را اشکال می کند، نقل شیخ صدوق را هم دلیل بر توثیق نمی داند، بله کار سند حدیث رفع هم مشکل می شود. اما به نظر ما این اشکال وارد نیست.

آقای زنجانی هم احمد بن محمد بن یحیی را بخاطر اکثار روایت صدوق از او پذیرفته، ولذا ایشان اشکال دلالی کرده است.

اشکال دلالی آقای زنجانی این است که می گوید: کلمه لایعلم دو جا بکار می رود، یکی در موارد شک، "حرّم علیکم أن تقولوا علی الله ما لاتعلمون". خب این به معنای شک است. اما گاهی هم به معنای غفلت بکار می رود، «فإن حرّک فی جنبه شیء وهو لایعلم» أی لایلتفت. ولذا محتمل است که رفع ما لایعلمون یعنی رفع ما لایلتفتون الیه. واین مطلب را محقق همدانی ره هم در حاشیه رسائل می گوید بعید نیست که انصراف داشته باشد رفع ما لایعلمون به موارد غفلت و عدم التفات.

ویک مؤیدی هم می شود برای این بزرگواران ذکر کرد، وآن مؤید این است که در شبهات حکمیه إجراء برائت منوط است به فحص ویأس از ظفر به دلیل. بیایند در زمان وجود معصوم که یجب السؤال و تعلم الاحکام منه علیه السلام بیایند بطور مطلق به مردم بگویند که آنچه را که نمی دانید از دوش شما برداشته شده است. مردم همینطوری اهمیت نمی دهند به تعلم احکام، آنوقت شما به دست آنها بهانه هم بدهید که آنچه که نمی دانید از دوش شما برداشته شد. ویک کلمه نگوئید که البته باید تلاش خود را بکنید و تعلم احکام را حتی المقدور فراموش نکنید. پس اینکه صحبت از تعلم احکام نکنید به قول مطلق بگوئید رفع ما لایعلمون این خلاف ظاهر است. و این منشأ می شود که رفع ما لایعلمون ظهور پیدا نکند در موارد شک.

سؤال وجواب: فحص لازم نیست؟! بلااشکال تعلم احکام واجب است. یؤتی بالعبد یوم القیامة هلا علمت؟ قال لم اکن اعلم، فیقال له هلا تعلمت حتی تعمل.

این اشکال را در استصحاب هم مطرح کرده اند، می گویند لاتنقض الیقین بالشک هم همین اشکال هست که بیایند استصحاب در شبهات حکمیه را به مردم بیان کنند، با اینکه جریان استصحاب در شبهات حکمیه مشروط است به مابعد الفحص والیأس عن الظفر بالدلیل. بدون اینکه این شرط را در خطاب ذکر بکنند همینجور بگویند لاینبغی لک أن تنقض الیقین بالشک ابدا. در احکام شک داری که وجوب فلان چیز یا حرمت فلان چیز دیگر جعل شده است یا نه، لاتنقض الیقین بالشک ابدا. خب با این حرفها بخواهند مردم را به سمت سهل انگاری و عدم تعلم احکام سوق بدهند این خلاف ظاهر است.

اقول: به نظر ما این اشکال هم وارد نیست. اما اینکه رفع ما لایعلمون، ما لایعلمون دو استعمال دارد یکی عدم العلم به معنای شک و یکی عدم العلم به معنای غفلت، خب ما قبول داریم که گاهی با قرینه استعمال می شود در غفلت. حرّک فی جنبه شیء وهو لایعلم، اما ظهور اطلاقی ما لایعلم شامل موارد شک هم می شود. رفع عن امتی ما لایعلمون را بدهید دست عرف می گوید آنچه که نمی دانید از دوش شما برداشته شد، خب عبد احتجاج می کند، می گوید من نمی دانستم. شک داشتم، ولی هنگامی که انسان شک دارد صحیح است بگوید نمی دانستم. ظهور اطلاقی ما لایعلمون در عدم العلمی است که شامل شک هم می شود. در جائی که زنگ می زنند وشما می گوئید ما علمت، آنجا قرینه است که ظاهرش این است که اصلا ملتفت نشدم. فإن حرّک فی جنبه شیء و هو لایعلم ظهور عرفی به مناسبت حکم وموضوع در این دارد که اصلا ملتفت نشد. چون می خواهد بگوید شک می کنم که خوابم برد یا نبرد. ولذا زراره می خواهد یک جوری فرض کند که با این شک در اینکه خوابش برد یا نبرد بسازد باید بگوید که کنار این آقا چیزی را تکان دادند این آقا نفهمید. خب این یعنی اصلا ملتفت نشد. در آنجا مناسبت حکم وموضوع است. اما ظهور اطلاقی رفع ما لایعلمون در عدم العلمی است که شامل مورد شک هم می شود.

ولی اینکه بگوئیم پس چرا نفرمودند بعد الفحص والیأس عن الظفر بالدلیل؟ اولا این مطلب دلیل نمی شود بگوئیم اختصاص دارد به موارد غفلت. بلکه این معنایش این استکه اختصاص دارد به شبهات موضوعیه. برای اینکه در شبهات موضوعیه که این اشکال پیش نمی آید. آنجا هم رفع ما لایعلمون. نمی دانی این خمر است یا نه رفع ما لایعلمون. آنجا که فحص لازم نیست.

وانگهی در شبهات حکمیه هم مقید لبی متصل داریم، مولائی که خطابش را در معرض وصول می گذارد نه اینکه ایصال کند به تک تک مکلفین، خب وقتی این مولا در تابلو می نویسد باید فلان کار را انجام بدهید و فلان کار را انجام ندهید، این ظهور التزامی خطاب تکلیف وارتکاز عرف این است که در خانه خود نخوابید و اجراء برائت کنید. اول بیائید تابلو اعلانات را ببینید، شاید در این تابلو اعلانات خطاب جدیدی از مولا صادر شده است. این ظهور التزامی در وجوب تعلم احکامی که در معرض وصول هست این به مثابه قرینه لبیه متصله است. احتیاج ندارد به گفتن، معلوم است. خب مولا وقتی می گوید آنچه نمی دانید از دوش شما برداشته شده است واضح است که نمی خواهد بگوید حتی به تابلو اعلانات هم مراجعه نکنید. خطابات در معرض وصول توسط مولا قرینه لبیه متصله دارد که باید مردم به آن رجوع کنند. ولذا این به مثابه قرینه لبیه متصله است و خطاب رفع ما لایعلمون را تقیید می زند به مقید لبی متصل که رفع ما لایعلمون، اما به شرط اینکه اگر خطابی در معرض وصول بود شما در تعلم آن کوتاهی نکنید.

سؤال وجواب: حدیث حل قرائن دیگری دارد که آن را مختص می کند به شبهات موضوعیه، که ما در بحث خودش مطرح کردیم که کل شیء فیه حلال و حرام فهو لک حلال حتی تعرف الحرام منه بعینه و امثال آن قرائنی دارد که آن را مختص می کند به شبهات موضوعیه، واز مرحوم آقای خوئی هم این مطلب استفاده می شود. او ربطی به این بحث ما ندارد. قرائن دیگری هست در حدیث حل که در جای خودش بحث شده است.

کلام واقع می شود در فرمایش محقق عراقی:

محقق عراقی فرمود: اگر نماز نشسته در اول وقت احتمال بدهید وافی است به تمام ملاک ملزم، چون اول وقت اضطرار غیر مستوعب داریم این نماز نشسته در اول وقت احتمال بدهیم وافی است به تمام ملاک ملزم، این احتمال مورد را می کند مورد دوران الامر بین التعیین و التخییر. چون اگر واقعا وافی باشد به تمام ملاک ملزم، امر تخییری داریم در حق این مضطر غیر مستوعب، که إما صل جالسا فی اول الوقت أو صل قائما فی آخر الوقت. و اگر مجزی نباشد امر تعیینی دارد به اینکه صل قائما. می شود دوران الامر بین التعیین و التخییر.

محقق عراقی ره خواست بگوید در دوران امر بین تعیین و تخییر اصالة التعیین جاری است. ما اشکال کردیم. و لکن امروز می خواهم عرض کنم که بطور صددرصد نمی شود گفت که این مورد از موارد دوران الامر بین التعیین و التخییر است. یعنی اگر ما نظر مشهور را هم پذیرفتیم و در دوران امر بین التعیین و التخییر اصالة التعیین را قبول کردیم، باز صددرصد واضح نیست که مورد از موارد دوران الامر بین التعیین و التخییر باشد. بلکه باید تفصیل بدهیم.

خب دقت کنید در این تفصیلی که می دهیم، چون نمی خواهم کلمات دیگران را عرض کنم، از مطالبی که ما عرض می کنیم انشاءالله بقیه کلمات را هم خودتان تقییم و سنجش می کنید.

ما عرض می کنیم: تارة احراز می کنیم به دلیل معتبر که این نماز نشسته در اول وقت امر اضطراری دارد در فرض اضطرار غیر مستوعب. تارة شک داریم که آیا این نماز نشسته در اول وقت در اضطرار غیر مستوعب امر اضطراری دارد یا ندارد.

اگر احراز کردیم وجدانا أو تعبدا که این نماز نشسته اول وقت در اضطرار غیر مستوعب امر اضطراری دارد، تارة معتقدیم که فرض رابع از فروض اربعه ای که قبلا عرض کردیم محال است. یعنی چه؟ یعنی همانطور که مرحوم آقای خوئی فرمود اگر نماز نشسته در اول وقت امر داشته باشد ولی بخواهد مجزی نباشد از نماز ایستاده در آخر وقت، باید ملتزم بشویم به تخییر بین اقل و اکثر. این می شود فرض رابع. فرض رابع این بود که ملاک اضطراری بعض ملاک را استیفاء می کند ولکن بعض دیگر از ملاک ملزم در نماز ایستاده می ماند وقابل استیفاء هم هست. آقای خوئی فرمود فرض رابع محال است. چرا؟ برای اینکه لازمه اش این است که مولا به مردم بگوید ای کسانی که اول وقت مضطرید و آخر وقت اضطرارتان برطرف می شود یا نماز ایستاده بخوانید در آخر وقت، یا هم نماز نشسته اول وقت بخوانید و هم نماز ایستاده آخر وقت. خب این می شود تخییر بین اقل و اکثر و هو محال.

اگر این را بگوئیم دیگر نوبت به اصل عملی نمی رسد. چون امر اضطراری به این نماز نشسته معلوم، و اگر مجزی نباشد مساوق است با فرض رابع که فرض محالی است. فهو مجزئٌ، دیگر نوبت به اصل عملی نمی رسد.

وهمینطور اگر ما قائل بشویم که فرض رابع ولو محال نیست اما خلاف ظاهر است کما نقحناه سابقا، باز هم نیازی به اصل عملی نیست.

اما اگر مثل آقای صدر شدیم، آمدیم گفتیم فرض رابع هم ممکن است و هم محتمل است، پس با اینکه می دانیم این نماز نشسته اول وقت امر اضطراری دارد اما چون فرض رابع محتمل است، مطمئن نیستیم که این امر اضطراری مقتضی إجزاء است. چون شاید امر اضطراری داریم اما به نحو فرض رابع، أن یکون الفعل الاضطراری وافیا لبعض الملاک و یبقی بعض الآخر من الملاک للفعل الاختیاری بنحو یمکن تحصیله. خب اگر این فرض رابع محتمل باشد این مساوق با عدم إجزاء است.

در این صورت باید ببینیم حالا که نوبت رسیده به اصل عملی، چون امر اضطراری مساوق با إجزاء نشد، نوبت رسیده به اصل عملی، باید ببینیم که بنابر فرض رابع امر مولا چطور است؟

خوب دقت کنید، امر اضطراری معلوم، فقط احتمال فرض رابع می دهیم، می خواهیم اصل عملی جاری کنیم تا فرض رابع را از بین ببریم به مقتضای اصل عملی. می گوئیم آقا! فرض رابع را که آقای صدر گفت ممکن است، دو جور تصویر کرد: یکی از طریق تعدد امر. گفت: ممکن است فرض رابع باشد به این نحو، که مولا یک امر می کند به جامع بین نماز نشسته در حال اضطرار و نماز ایستاده در حال اختیار. این می شود امر به جامع. یک امر هم می کند به خصوص نماز ایستاده در حق کسی که قادر بر صرف الوجود این باشد. می شود فرض رابع دیگر. چرا؟ برای اینکه اگر این مضطر غیر مستوعب اول وقت نماز بخواند نشسته، امر به جامع را امتثال کرده ولی امر به آن نماز اختیاری را هنوز امتثال نکرده است. اگر هم بگذارد آخر وقت نماز بخواند، یک نماز ایستاده می خواند هر دو امر را امتثال می کند. یا تصویر ما برای فرض رابع این است. یا تصویر ما برای فرض رابع به این است که تخییر بین اقل و اکثر قائل بشویم منتهی اقل را بکنیم به شرط لا. که این را بعد توضیح می دهیم.

اما تصویر اول برای فرض رابع که تعدد امر است، نتیجه اش این می شود که اگر این نماز نشسته اول وقت مجزی باشد یعنی وافی باشد به تمام ملاک ملزم، فقط امر به جامع داریم که إما صل جالسا فی حال الاضطرار أو صل قائما فی حال الاختیار. ولی اگر مجزی نباشد و فرض رابع درست بشود، علاوه بر آن امر به جامع یک امر تعیینی هم به نماز ایستاده آخر وقت داریم. نتیجه اش می شود علم تفصیلی به ثبوت امر به جامع. امر به جامع می شود معلوم بالتفصیل. چون چه مجزی باشد نماز نشسته و چه مجزی نباشد امر به جامع داریم دیگر. فقط اگر مجزی نباشد علاوه بر امر به جامع، امر به خصوص نماز ایستاده آخر وقت هم داریم. حالا شک کردیم آیا مجزی است یا مجزی نیست، معنایش این است که شک می کنیم در حدوث امر به خصوص نماز ایستاده. الامر بالجامع معلوم تفصیلا ویشک فی حدوث الامر التعیینی بخصوص الصلاة قائما. خب این مجرای برائت است دیگر.

آقای آقا ضیاء! این دوران امر بین تعیین وتخییر نیست. امر به جامع معلوم تفصیلا، شک داریم در وجود امر آخر به خصوص نماز ایستاده در آخر وقت، مجرای برائت است دیگر.

سؤال وجواب: در این مثالی که ما زدیم در اضطرار غیر مستوعب، فرض این است که شما می گوئید این نماز نشسته اول وقت در این اضطرار غیر مستوعب امر اضطراری دارد، یعنی قید این نماز نشسته اضطرار مستوعب نیست، اگر اضطرار مستوعب بود که این نماز نشسته امر نداشت. وقتی شما فرض می کنید که این نماز نشسته در حال اضطرار فی اول الوقت امر اضطراری دارد یعنی باید بگوئید قیدش حاصل است و هو مطلق الاضطرار. فقط احتمال می دهیم غیر از این امر به جامع یک امری داشته باشیم به خصوص نماز ایستاده آخر وقت، و او مشکوک الحدوث است برائت از او جاری می شود.

اما اگر تصویر شما در فرض رابع این بود که بگوئید اقل بشرط لا طرف وجوب تخییری است. یعنی فرض رابع به نحو تخییر بین بشرط لا و اکثر باشد. یعنی شارع گفته است که یا نماز ایستاده در آخر وقت بخوان بشرط وحدت، یا هر دو نماز را بخوان، هم نماز نشسته اول وقت و هم نماز ایستاده آخر وقت. که آقای صدر گفت این هم معقول است. می گوئیم بنابر این تصویر (که ما هم می گوئیم معقول است منتهی باید احتمال اثباتی هم بدهیم) باز دوران الامر بین التعیین والتخییر نمی شود. چرا؟ برای اینکه در این صورت هم امر به جامع معلوم است. یقین داریم امر به جامع شدیم. چرا؟ برای اینکه از دو حال خارج نیست، یا مجزی است آن نماز نشسته یا مجزی نیست. اگر مجزی است، امر به جامع داریم که یا نماز نشسته اول وقت بخوان و یا نماز ایستاده. و اگر مجزی نیست باز هم امر به جامع داریم به نحو تخییر بین اقل بشرط لا و اکثر.

فقط فرقش این است که: اگر مجزی باشد، یک عدل واجب تخییری می شود نماز نشسته لابشرط، نماز نشسته اول وقت، چه بعد از او نماز ایستاده بخوانیم و چه نخوانیم. اگر مجزی نباشد، عدل واجب تخییری می شود نماز نشسته اول وقت که بعد از او نماز ایستاده هم می خوانیم. این می شود دیگر.

توضیح بدهم: اگر این نماز نشسته اول وقت مجزی باشد، امر به جامع اینجور است که إما صل جالسا فی حال الاضطرار فی اول الوقت أو صل قائما آخر الوقت. اگر مجزی نباشد این است که: إما صل جالسا فی اول الوقت وضمّ الیه الصلاة قائما فی آخر الوقت أو صل قائما فی آخر الوقت بشرط الوحدة.

پس یقین داریم نماز نشسته اول وقت عدل الواجب است. این را یقین داریم علی أی حال. فقط شک داریم که قید زائدی دارد یا ندارد. اگر مجزی باشد قید زائدی ندارد، همین نماز نشسته اول وقت کافی است. اگر مجزی نباشد نماز نشسته اول وقت یک قید زائدی دارد و آن این است که بعد از اینکه اضطرار برطرف شد نماز ایستاده هم بخوانیم.

خب جناب آقا ضیاء! این می شود اقل و اکثر، نه دوران الامر بین التعیین والتخییر. مثل این می شود که یک واجب تخییری داریم که یک عدلش مردد است بین اقل واکثر. مولا گفته صم عدة ایام او اطعم ستین مسکینا، نمی دانیم گفته صم ستین یوما یا گفته صم ثلاثین یوما. یک عدل واجب تخییری شد مردد بین اقل و اکثر. برائت جاری می شود دیگر. اکتفاء می کنم به سی روز روزه.

اینجا هم همینطور است، می دانم نماز نشسته اول وقت عدل الواجب است نمی دانم قید زائدی دارد یا نه، برائت جاری می کنم از این قید زائد. قید زائدش این است که شک می کنم گفته است بعد از این نماز نشسته نماز ایستاده آخر وقت هم بخوان یا نه، برائت می گوید همچنین قیدی ندارد. تمام شد و رفت.

پس اگر امر اضطراری محرز باشد نسبت به این نماز نشسته در حال اضطرار فی اول الوقت، ما هیچ مشکلی نداریم و نوبت به دوران الامر بین التعیین والتخییر نمی رسد.

بله اگر امر اضطراری به این نماز اول وقت محرز نباشد حساب فرق می کند انشاءالله پس فردا بررسی می کنیم.